

## پی افزود مقاله «سوغات فرنگ»

نمونه‌ای از دهستان‌های آخوندزاده به رسوال خدا (ص) در انجری از اهمیت

در این پی افزود فقط چند گزیده از یکی از آثار قلمی فریدون آدمیت به نام «اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده» را که توسط انتشارات خوارزمی در سال ۱۳۴۹ در تهران چاپ شده است، بدون هیچ تصرف و با اعتدال از همه آزادگان و پاک اندیشان که جهت تبیین حقیقت مجبور به درج آنها شده‌ایم. عیناً با ذکر صفحات آن کتاب می‌آورم تا تصویری باشد از کسی که دوستانی. شاید با ناآگاهی. به او لقب بخشی کرده‌اند و با هیاهو او را «پدر تاریخ‌نگاری مدرن» پندارنده‌اند! دقت شود: آنچه را آورده‌ام، آدمیت نوشته است. این همه، از قلم آخوندزاده است که آدمیت او را می‌ستاید، در ستایش از او کتاب نوشته است و کوشیده است او را پدر روشنفکری معرفی کند که تبار فکری مشروطه به او می‌رسد. وی در تشویق ایرانیان به بی‌تفاوتی نسبت به دین اسلام می‌نویسد: «ما فرزندان پارسیانیم، و بر ما تعصب پارسیان [زرتشتیان] فرض است. یعنی تعصب وطن و هم جنسان و هم زبانان فرض است، نه اینکه تعصب دین.»<sup>(۱)</sup> «شیفتگی میرزا فتحعلی به ایران باستان و انتقاد تند او از ایران اسلامی از لحاظ قیاس تاریخ سیاسی است که یکی عصر قدرت و عظمت بود، دیگری نمودار ضعف و نابسامانی مملکت. در عین اینکه عنصر تازی را تحقیر می‌کند، ایرانیان را مسوول شکست تاریخی خود می‌شناسد. و این واقع بینی تاریخی او را می‌رساند. نکته دیگر اینکه عصیان او علیه شریعت، زاده تفکر عقلی اوست که مخالف همه ادیان است، و هم اینکه تعصب دینی را بزرگترین مانع ترقی اجتماع می‌شمارد.»<sup>(۲)</sup> مراد آدمیت می‌گوید تا با برخورد گزینشی محتوای اشعار فردوسی حکیم را نیز ستیز با پیامبر خاتم (ص) نمایش دهد و با چنین ترفندی کوشیده است تا سخنان آن حضرت را «لغو» و سزاوار استهزا معرفی کند: عرب‌های گرسنه و برهنه، تمدن ایران را ویران ساختند و سعادت اهل ایران را این راهزنان بر باد دادند. مثنی خیالات جفنگ و عقاید پوچ به ارمغان آوردند.

آدمیت هم در ستایش از چنین اسلام ستیزی می نویسد: انحطاط اخلاقی و معنوی امروزه ما را «فردوسی علیه الرحمه هشتصد سال قبل از این . . . . به الهام دانسته» بود. تیزی می میرزا فتحعلی را از توجیهی که از کلام فردوسی می کند باید شناخت: آن گاه که فردوسی از سیدالمرسلین سخن می گوید: «نامش را به طریق استهزا می برد و در یک جا با نام جن ذکر می کند. و اخبارش را از لغویات می شمارد.» اما چون به زردشت می رسد «نامش را در کمال تعظیم و احترام می برد.» او را مظهر «خرد» می شمارد و دینش را آیین «بهی» می خواند. خلاصه اینکه «مدار عوام فریبی موسسان دین اسلام بر کذب خالص بود که آن را در صورت صدق جلوه می دادند.» در تایید عقیده فردوسی که عرب «برای نهب کردن و خوردن مال مردم، دین را وسیله کرده بود» شاهد معتمد نوشته این خلدون است که هنر تازیان را تنها یغماگری می داند.<sup>(۴۷)</sup> آدمیت باز از زبان آخوندزاده به تمسخر اعتقاد مردم به «ولایت» ائمه (ع) و شفاعت آنان پرداخته و با حرمت شکنی چنین نوشته است: «باری تازیان سباع خصلت و وحشی طبیعت . . . آثار پادشاهان فرشته کردار پارسیان را از دنیا نیست و نابود، و قوانین عدالت آیین ایشان را بالمره از روی زمین مفقود، و رسوم ذمیمه یعنی دیسپوتی را و دین خودشان را بر شبه دین یهود به عرض آنها در کشور ایران ثابت و برقرار کرده اند. معهذما ما گولان، این دشمنان نیاکان خودمان را، و این دشمنان علم و هنر را بر خودمان اولیا می شماریم به آن آرزوی ابلهانه که خداوند عالم در آخرت به شفاعت این خونخواران به ما جنت خواهد داد، و آب سرد خواهد نوشانید. اگر در آخرت آب سرد هست، بهل! این خونخواران خودشان بنوشند که حسرت کش آن بودند.»<sup>(۴۸)</sup> این هم نمونه ای دیگر از آدمیت در ستایش از روشنفکری آخوندزاده با انکار وحی و نبوت و صانع مدبر و واجب الوجود: «او صرفا معتقد به اصالت ماده است و به روح مجرد اعتقاد ندارد، مطلقا منکر صانع مدبر و واجب الوجود است و پایه حکمت اولی را یکسره بر آب می داند، معتقد به اصالت عقل و تجربه است.»<sup>(۴۹)</sup> سپس آدمیت در پی قلمفرسایی در ستایش از افکار بدیع آخوندزاده! چنین نتیجه گیری می کند: «مشرعین در رد آن استدلال عاجز مانده و گویند: وجود بر دو قسم است: یکی آنکه «ممکن الوجود است که این کاینات است و این مستلزم سبب است. دیگری «واجب الوجود» است که حضرت باری است و این مستلزم سبب نیست، پس به این دلیل اثبات الوهیت دشوار نمی شود.»<sup>(۵۰)</sup> سپس آدمیت در حمایت از الحاد میرزا فتحعلی برهان قاطع! خود را با این تعبیر می آورد: از نظر استدلال مشرعین را وقتی می توان معتبر شمرد که وجه انقسام وجود بر ممکن و واجب معتبر باشد، اما به این دلیل معتبر نیست: . . . «آدمیت در بخشی دیگر، نمونه ای از روشنفکری بی بدیل! آخوندزاده را نفی اساس هر نوع دین و مذهبی می داند و دین را موجب ذلت ملک و ملت معرفی می کند: «الان در کل فرنگستان و ینگی دنیا این مسئله دایر است که آیا عقاید باطله یعنی اعتقادات دینیه موجب سعادت ملک و ملت است، یا اینکه موجب ذلت ملک و ملت است؟ کل فیلسوفان آن اقالیم متفق اند در اینکه اعتقادات دینیه موجب ذلت ملک و ملت است در هر خصوص. حتی اشهر ایشان از متأخرین حکیم انگلیسی بوقل نام که تصنیفش جهانگیر و مسلم شده است، در این عقیده زیاده بر دیگران غور کرده است.»<sup>(۵۱)</sup> در

پی چنین دروغ شاخدار و ادعای اجماع کل فیلسوفان غرب بر نفی دین! آدمیت در چند صفحه بعد اضافه می‌کند: «در هر حال واقعیت تاریخ این است که دین، خوب یا بد، مدتهاست مرده - و تصور اینکه پیامهای اقوام سامی در صدها قرن پیش بتواند سعادت آدمی را در عصر ما ضمانت کند - توهمی است ابلهانه. از این مقوله باز صحبت خواهیم کرد. این هم ادعای دیگر میرزا فتحعلی که تنها عامل خرابی کل دنیا! دیانت و دین باوری است: «امروز خرابی کل دنیا» حاصل ظهور دین آوران است از خطه آسیا که «مولد ادیان است». پیمبران از مشرق برخاستند و به وسیله امامان و نایبان و خلفای آنان بر مغرب استیلا یافتند و «در اعتقاد مردم به درجه مقدسی» رسیده‌اند. نتیجه کوشش آنان این شد که «عقل انسانی را که... در موجودات سفلیه بالیقین، و در اجرام علویه علی الظاهر وجودی بالاتر از آن متصور نیست - به سبب انواع و اقسام اغراض نفسانیه خودشان بالکلیه از درجه شرافت و اعتماد انداخته، تا امروز در حبس ابدی نگاه داشته، در امورات و خیالات اصلا آن را سند و حجت نمی‌شمارند، و نقل را همیشه بر عقل مرجح و غالب می‌دانند.»<sup>(۹)</sup> باز هم نمونه‌ای دیگر از آنچه یادآور آن را ناگزیر از موضع گیری در برابر بخشی از مطبوعات مدعی اصلاح طلبی کرده است. سخن از اعتقاد این و آن نیست؛ سخن از حرمت شکنی، تهمت، دشنام و «سب النبی (ص)» است! بخوانید و بی طرفانه داوری کنید: همچنین [حضرت محمد (ص)] روش خود را با مقتضیات زمان تغییر می‌داد.

یکجایی فرماید: «تبت یدی ابی لهب». ابولهب را نفرین می‌کند از آنکه او «عقل و هوش دارد، و می‌فهمد که برادرزاده‌اش می‌خواهد دستگاه عوام فریبی برپا کند. «آن سوره در مکه نازل شد آنگاه که پیغمبر نیرو نداشت، و تنها «به نفرین مخالفانش اکتفا کرده است» چون به مدینه رفت و کارش پیشرفتی کرد - «خدای او به حالت خود تغییر داد، عدالت و انصاف را با المرمه به کنار گذاشت، سفاکی و بیرحمی آغاز کرد. آیه فاقتلوا الله المشرکین فرستاد. «به راستی شاعر عرب «عمارہ الیمنی» مطلب را خوب فهمیده است: چون شمس الدوله تورانشاه برادر صلاح الدین را به تسخیر یمن و استبداد ترغیب کرد - راه پیش پایش گذارد و گفت کاری کند که «گوشت از چوب» آویزان شود. مگر «ندیدی که رجلی از رجال عرب به این روش سعی و سلوک کرد به چه درجه رسید... تا اینکه او را سید امم خواندند. «آدمیت راجع به چنین هتاک، این گونه اظهار نظر می‌کند: [آخوندزاده] در تحلیل روانی پیغمبر به کتاب معتبر «سیر النبی» و شرحی که راجع به افراط شهوت‌رانی نوشته، استناد جوید. این مطلب «عمدگی مخصوص دارد به علت اینکه... سبب نزول آیه حجاب در حق طایفه زنان صراحتاً هویدا نمی‌گردد. «تمایل حضرت ختمی مآب را در آن امر حدی نبود - اکثر زنان او به اختیار خود زن پیغمبر نشده بودند، برخی از ایشان جاریه بودند، و بعضی زن کفار که از دست شوهرشان گرفته بود. چنانکه زینب زن زید را از کنار شوهرش ربود. زید ناچار از زنش دست کشید و گرنه می‌دانست به او آن می‌رسید که از داود پیغمبر جهود به «اوریا» رسید. باز در سیر النبی می‌خوانیم که زن زید پس از طلاق به مزاجت حضرت تن در نمی‌داد. بعد که آیه «فلما قضی زید منها وطرا و زوجتاکها» از آسمان نازل شد، چاره‌ای جز تسلیم نداشت. باز هم از دین باوران پوزش می‌خواهم که ناگزیر باید «یاد» را چنین آلوده کنیم! چه

باید کرد؟ این است اندیشه‌های آدمیت و «پدر تاریخ‌نگاری مدرن»: سید المرسلین سالخورده بود و زناش جوان بودند. در اواخر زندگی به اندازه‌ای ناتوانی به حضرت وی دست داد که «به جبرئیل نیز از عجز خود شکایت کرده است. «غزالی در احیاء العلوم گوید: «جاء فی بعض الاخبار ان رسول الله قال شکوت الی جبرائیل علیه السلام ضعفی عن الوقاع فدلنی علی الهرسیه. «پس زنان «به اقتضای طبیعت بشریت طالب الفت جوانان می‌شدند. «داستان عایشه و صفوان راهمه شنیده‌اند. و به گفته طبری صفوان جوانی بود خوش قامت و خوب روی. اگر عایشه صاحب عفت بود چرا حضرت علی که صاحب غیرت و شجاعت بود- به پیغمبر گفت «رها کن این خبیثه را، برود پی عشقبازی خود؛ برای تو زنهای دیگر کم نیست. «اما حضرت گوش نداد و از فرط «رشدک در مراقبت» عایشه فوراً آیه حجاب را نازل کرد. «و نصف بنی نوع بشر را که طایفه اناث است، الی مرور دهور به حبس ابدی انداخت. «سایر زنان نیز به جوانان صحابه ناز می‌فرستادند. طلحه بارها می‌گفت: کی این پیر خواهد مرد که ما زنهای او را بگیریم، در آغوش بکشیم و خلخالهای ایشان را در برابر خودمان بصدایاوریم. «چون سخن «بی ادبانه طلحه گوشزد پیغمبر شد» تدبیری فرمود و از پروردگار کاینات خواست که آیه دیگری نازل فرماید که صراحتاً از دواج زنان او را بعد از رحلتش حرام گرداند. خدای مسلمانان که «در هر خصوص بلاحرف و اعتراض تابع امر و نهی» پیغمبر خود بود چند آیه دیگر پشت سر هم فرستاد و «دندان طمع طلحه و سایر صحابه از وصال زنان او بعد از وفاتش بریده شد. لاجرم احوال شخصی رسول خدا و حرمخانه او موجب گشت که در امر زنان به نهایت سخت گرفته و آزادی را که «از اعظم حقوق بشریت است بالمره از ایشان سلب کرده است. «همان قانون حجاب که سرچشمه مفاسد مدنی گوناگونی گشته است: خشونت رفتار مردان نسبت به زنان «در معاشرت و مخالطت که از الذنعمات دنیویه» است؛ «عدم تربیت کل نسوان در علوم و فنون و صنایع، و سلب حقوق انسانیت و آزادی از ایشان در جمیع مواد؛ و رواج ظلم عظیم خواجه کردن اطفال بیگانه، و رونق کسب نکوهیده خواجه فروشی - همه از عادات مسلمانان و همه از آثار آیین حجاب هستند. قانون کثرت زوجات نیز از دیگر رسوم زشتی است که رابطه زن و شوهر را میان اهل اسلام به صورت مالک و مملوک در آورده است. «مالک یعنی چه؟ مملوک یعنی چه؟ در بشریت مملوک و مملوکه شدن خلاف عدالت و مساوات است. این قبیل چیزها تنها در الوهیت خدای مسلمانان که صاحب جهنم و منبع ظلم و غضب است جواز دارد و سزاوار طبع اوست، نه سزاوار طبع بشر. «

اما درباره شریعت: . . .»<sup>(۱۰)</sup>

«آنچه در کتاب اسلام [قرآن] راجع به اصل آفرینش و خلقت انسان آمده، تکرار اباطیل تورات و انجیل است و اخبار آن در شمار افسانه خضر و اصحاب کهف است. خبر بلقیس و شهر سبارا هم هدهد به سلیمان برده بود. حضرت محمد که خود مانند دیگر اعراب «از علوم طبیعت و حکمت» بیگانه بود «در کمال اطمینان نقل اصحاب کهف را، و نقل هدهد و بلقیس را، و ایمان آوردن طایفه جن را، و اقسام این افسانه‌ها را در قرآن می‌دهد. و هرگز به عقلش نمی‌رسد که بعد از مرور قرون و اعصار، علوم طبیعت و حکمت ترقی

کامل در دنیا پیدا خواهد کرد» و مردم به قوت علم حکمت آن اخبار را لغو خواهند شمرد. خلاصه پیغمبر ما در نقل آن افسانه‌ها «اقتدا به متقدمین خود کرده است.» اما «نمی دانم کدام سغیه به حیات حضرت خضر، و به عمر هزار ساله حضرت نوح، و به عمر سه هزار ساله حضرت لقمان قائل است که تا این مثال به امکان حیات امام غایب دلیل تواند شد؟ سه هزار سال بلکه یکهزار سال مدتی است که به جمادات نیز تغییر می دهد. انسان چقدر کودن باید باشد که این مدت را در عالم حیوانات مؤثر نداند، و به عدم انهدام کاخ وجودی ذی حیات در مرور این زمان اعتقاد ورزد. . . . اما نقل خضر به اصطلاح ترکان ناله غار است؛ آب زندگی کجا بود که خضر بنوشد و زنده بماند.»<sup>(۱۱)</sup> از «یاد آشنایان» انتظار داریم: با نگاهی به آنچه گذشت و نمونه ای است از بینش، گرایش، ادبیات و فرهنگ آدمیت و مراد او آخوندزاده، داوری کنند که: این قلم دار و یادآور آن، آیا می توانستند تماشاگر خاموش بت سازی از چنین چهره هایی باشند؟ آیا آدمیت با چنین ویژگی، می تواند حداقل بی طرفی را در تاریخ نگاری داشته باشد؟

از دوستانی هم که در هیاهوی بت سازی از آدمیت نقش داشتند، می خواهم آگاه مان کنند: آیا با چنین شناختی از آدمیت، چنان هیاهویی برپا کردند؟ آیا در پی این افشاگری گامی برای اصلاح خطای گذشته برمی داریم؟

پی نوشت:

- ۱- اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، صفحه ۱۱۸، نوشته فریدون آدمیت، چاپ خورازمی، ۱۳۴۹.
- ۲- همان، صفحه ۱۲۰.
- ۳- همان، صفحات ۱۲۳، ۱۲۴.
- ۴- همان، صفحه ۱۲۵.
- ۵- همان، صفحه ۱۷۴.
- ۶- همان، صفحه ۱۷۶.
- ۷- همان.
- ۸- همان، صفحه ۱۹۱.
- ۹- همان، صفحات ۱۹۷، ۱۹۶.
- ۱۰- همان، صفحات ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳.
- ۱۱- همان، صفحه ۲۰۹.

\*- این هم ترنند رایج چنین روشنفکران، که برای به کرسی نشاندن اباطیل شان، از همه چیز بهره کشی ابزاری می کنند.

